

# پوسته بزرگ است استاد

جمع آوری اطلاعات و بازنویسی: فرزانه قلعه‌قوند

# بوسه پرست استاد

نویسنده: فرزانه قلعه‌قوند  
گفت‌وگو و مصاحبه: مجید ذوالفقاری، فرزانه قلعه‌قوند  
ویراستار: طاهره کیانی  
طراحی جلد: سیدایمان نوری‌نجفی  
صفحه‌آرایی و صفحه‌بندی: افسانه کودرزی  
ناشر چاپ: فاطمه رنجبران

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: ایران

تیراژ: ۱۴۰۰ / اول

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۴۸۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۲۰-۶۷-۱

سرشناسه: قلعه‌قوند، فرزانه، ۱۳۴۰-  
عنوان و نام پدیدآور: بوسه پرست استاد / جمع‌آوری  
اطلاعات و بازنویسی فرزانه قلعه‌قوند  
مشخصات نشر: تهران: پیام آزادگان، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری: ۸۷ص: مصور (رنگی).  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۲۰-۶۷-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: خالق، سیدعلی، ۱۳۰۹-۱۴۰۰.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- آزادگان --  
خاطرات

Released captives -- \* -- ۱۹۸۸-۱۹۸۰ Iran-Iraq War  
Diaries

رده بندی کنگره: DSR1۶۲۹

رده بندی دیویی: ۰۸۴۳۰۹۲/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۹۳۸۶۵

نسخه: تهران بین میدان فردوسی و استاد نجات‌اللهی کوچه نیایی  
پلاک ۸

تلفن: ۱۷ و ۱۵ ۸۸۸۰۷۰۱۵ شماره: ۸۸۸۰۰۰۱۶

قیم: خیابان هنرستان، بسیج ۱۱، رویه‌روی خیابان شهید رجایی

آذربایجان کوچه سمت راست، پلاک ۲۰ تلفن: ۲۵ ۲۷۸۲۸۶۰۷

## سخن ناشر

مرحوم دکتر سیدعلی خالقی سال ۱۳۰۹ در تهران متولد شد. او، بعد از اخذ دیپلم از مدرسه دارالفنون، در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان پذیرفته شد. پس از اتمام دوره پزشکی عمومی، در سال ۱۳۳۸ ازدواج کرد.

سال ۱۳۴۲ برای گرفتن تخصص به کانادا رفت و موفق به اخذ مدرک فوق تخصص ارتوپدی شد. سپس در همان کشور به کار مشغول شد. سال ۱۳۴۸ با همسر و دومین فرزندش، که در همان جا متولد شده بود، با همه تلاش وزارت بهداشت کانادا برای ماندن در کشور کانادا به ایران بازگشت. سیدعلی می گفت به ایران می روم تا در نقاط دورافتاده مرزی به هم وطنانم خدمت کنم.

سال ۱۳۵۷ هم زمان با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران باز هم کشور کانادا دست از سر ایشان برنداشت و دعوت نامه بازگشت به کانادا را برایشان ارسال کرد. پاسخ دکتر به این دعوت

همانی بود که از ایشان انتظار می‌رفت:

«تازه کشورم شده اون چیزی که آرزوش رو داشتم؛ من توی زمان طاغوت ایران رو به کانادا ترجیح دادم، اما حالا دیگه انقلاب شده ...»

دکتر خالقی در ایران ماندگار شد ...

روزهای شروع جنگ و تجاوز دشمن به مرزها، دکتر آرام‌وقرار نداشت. تا اینکه برادر دکتر بیگدلی، که در جهاد مسئولیت داشت، برای مناطق جنگی اعلام‌نیاز کرد. گروه چهارنفره‌ای از پزشکان شامل دکتر هادی بیگدلی، سیدعباس پاک‌نژاد، دکتر حبیب‌الله جریری و دکتر سیدعلی خالقی به این درخواست پاسخ مثبت دادند و به منطقه جنگی رفتند. آنها، پس از پایان مأموریتشان، در ۱۹ مهرماه ۱۳۵۹ هنگام برگشتن به اسارت درآمدند ...

بالآخره روزهای تلخ‌وشیرین اسارت تمام شد و ایشان و همراهانشان در ۲۷ مرداد ۱۳۶۹ با دومین گروه از آزادگان به میهن اسلامی برگشتند.

دکتر خالقی، بعد از آزادی، در بیمارستان ساسان مشغول طبابت شدند و از آن‌پس بیمارستان ساسان شد پناهگاه آزادگان. به همه دوستان و آزادگان پیغام می‌فرستاد که من در بیمارستان ساسان هستم. او، وقتی باخبر می‌شد آزاده‌ای در بیمارستان ساسان بستری شده یا به آنجا مراجعه کرده، سراسیمه به سراغش می‌رفت و در مداوایش کمک می‌کرد. دکتر علاوه‌براینکه پولی از آزادگان برای ویزیت نمی‌گرفت، بلکه کمکشان هم می‌کرد.

ایشان تا زمانی که توان جسمی اش اجازه می داد به طبابت مشغول بود، پس از آن هم طیب روحی دوستان آزاده اش شد و هرگز رهایشان نکرد.

سرانجام دکتر سیدعلی خالقی، پس از عمری تلاش و مجاهدت، در ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۰ به یاران شهیدش پیوست و در جوار معبودش آرام گرفت.

\*\*\*

با سپاس از عزیزان آزاده حمید عباسی و حجت الاسلام علی علی دوست (قزوینی) که برای جمع آوری و ارسال خاطرات مرحوم دکتر سیدعلی خالقی بسیار تلاش کردند

و با سپاس از عزیزان آزاده رحمان ستایش، حاج اسماعیل شمس، حسین عبدی، علی عزیزی، سیدمحمد فلخی مراغه‌ای (معروف به میرآقا)، عبدالصاحب قماشیان (معروف به مهدی عرب)، احمدعلی کرمی، سعید کلانتری و محمد محبی برای ارسال خاطراتشان.

این خاطرات در اردوگاه ۱ موصل، معروف به موصل بزرگه، اتفاق افتاده است و فرزانه قلعه قوند گردآوری و بازنویسی آن خاطرات را به عهده داشته است.

به امید اینکه در آینده با دریافت خاطرات بیشتر از این آزاده مخلص و بی ادعا و مجاهد خستگی ناپذیر در اردوگاه‌های دیگر کتاب کامل تری تقدیم علاقه‌مندان کنیم.

این انتشارات افتخار دارد خاطرات بی تکرار آزادگان را پس از تطبیق استنادی به چاپ برساند.

۱۳	..... مقدمه
۱۷	..... از ده سال چهار روز کم، رنج دوری
۳۲	..... پای صحبت استاد
۴۰	..... در کنار بچه‌ها
۴۱	..... لیوان آب خوری
۴۲	..... موصل ۱، آسایشگاه ۵
۴۴	..... ویژگی‌های خاص
۴۶	..... تفسیر قرآن
۴۸	..... آچار فرانسه
۵۰	..... زیارت امام رضا
۵۲	..... مشکل عصبی
۵۴	..... حلالم کن
۵۷	..... مهربانی به دشمن
۵۸	..... در دسر طبابت
۶۱	..... بیماری گال

۶۳	.....	شک و بدگمانی
۶۵	.....	قاشق‌سازی آسان
۶۷	.....	سه‌میة جای
۶۹	.....	اتاق شماره ۵
۷۱	.....	بدون امکانات
۷۳	.....	مثل سعودی‌ها
۷۵	.....	بهانه‌ای برای شوخی
۷۶	.....	مراقب اسرا
۷۸	.....	فرشته نجات
۸۱	.....	تصاویر

## مقدمه

بعد از ظهر روز پنجشنبه دهم مهرماه ۱۳۵۹، دکتر سیدعلی خالقی همراه با دکتر بیگدلی، متخصص زنان؛ دکتر حبیب‌الله جریری، متخصص علوم آزمایشگاهی؛ دکتر سیدعباس پاک‌نژاد، متخصص جراحی عمومی و یک محافظ و یک راننده بی‌پناه پاسداران راهی آبادان شدند. آنها یک هفته مأموریت داشتند که در جبهه بمانند. هنوز عرق راهشان خشک نشده بود که بلافاصله شروع کردند به کار. جنگ تازه شروع شده بود و تمام شهر پر شده بود از مجروحان نظامی و غیرنظامی.

بعد از یک هفته مأموریتشان تمام شد و باید برمی‌گشتند تهران. صبح علی‌الطُلُوع شنبه ۱۹ مهر بود که به سمت تهران حرکت کردند. برای انتخاب مسیر مردم بودند. بالأخره مسیر کوی فرهنگیان را انتخاب کردند. کمی از دوراهی ماهشهر گذشته بودند که ناگهان صدای متوقفشان کرد. چشم که گرداندند سربازی را در محاصرهٔ تانک‌های عراقی دیدند؛ تقدیرشان به جای تهران در عراق رقم



خورده بود.

تیم پزشکی اسیر دست دشمن شده بود. تعداد دیگری از جمله مردان و زنان غیرنظامی و بی دفاع نیز به آنها اضافه شدند. همه را سوار ماشین کردند و به سوی بصره حرکت دادند. اقامت در تنومه دوازده روز طول کشید؛ روزها به سختی می گذشت. چه کسی باور می کرد بیش از دو بیست نفر در اتاقی کوچک بتوانند بدون هیچ امکاناتی زندگی را سر کنند.

بعد از آن، دوباره آنها را سوار کامیون کردند و به سوی زندان زیره حرکت دادند؛ ولی این انتقال به همین سادگی نبود، مردم با انواع و اقسام توهین ها، خشونت ها و فحاشی ها به استقبالشان آمده بودند. رفتار سربازان دشمن هم که جای خود را داشت.

در زندان زیره آنها را در اتاقی دو متری جای دادند؛ اتاقی به غایت تاریک که تشخیص شب و روزش ناممکن نبود. سلول های تنگ و تاریک استخبارات منزلگاه وحشتناکی بود که به مدت سه سال آفتاب و نور را از آنها دریغ کرده بود. البته دکتر جریری را از آنها جدا کرده و به اردوگاه دیگری برده بودند.

طبقه دوم زندان ابو غریب مقصد بعدی آنها بود که پس از چند سال برای اولین بار نور خورشید را دیدند!

دو سال بعد، دوباره باروبندیل مختصرشان را جمع کردند و راهی اردوگاه الانبار<sup>۱</sup> شدند.

دکتر خالقی و یارانش توانستند بدون هیچ امکاناتی در درمانگاه اردوگاه به معالجه و مداوای اسرای مجروح و بیمار بپردازند.

۱. اسرا به دلیل لهجه خاص اعراب در تلفظ کلمه الانبار، آنچه را می شنیدند anbar بود و به این اردوگاه عنبر می گفتند. اردوگاه عنبر بعدها با آمدن نمایندگان صلیب سرخ کمپ ۸ نام گرفت.